

سلام کودکانه

اسباب بازی بسازین

سلام. همیشه که لازم نیست اسباب بازی های خیلی خاص داشته باشیم که بتونیم یک بازی خوب بکنیم. بعضی وقت ها می تونیم برای خودتون اسباب بازی بسازین. مثلاً می تونیم با کاغذ، کشتی یا موشک درست کنیم یا اون عروسکی رو که دوست داریم داشته باشیم، نقاشی کنیم و رنگ بزنیم، بعد با قیچی از کاغذ جداش کنیم و با خواهر یا برادرتون با این اسباب بازی های کاغذی تون بازی کنیم. منتظر نقاشی، قصه، شعر و نظرات شما هستیم.

ارسال نقاشی، قصه، خاطره، عکس و ...

📧 ۲۰۰۰۹۹۹ 📞 ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۹



میای بازی

شهر جعبه ای

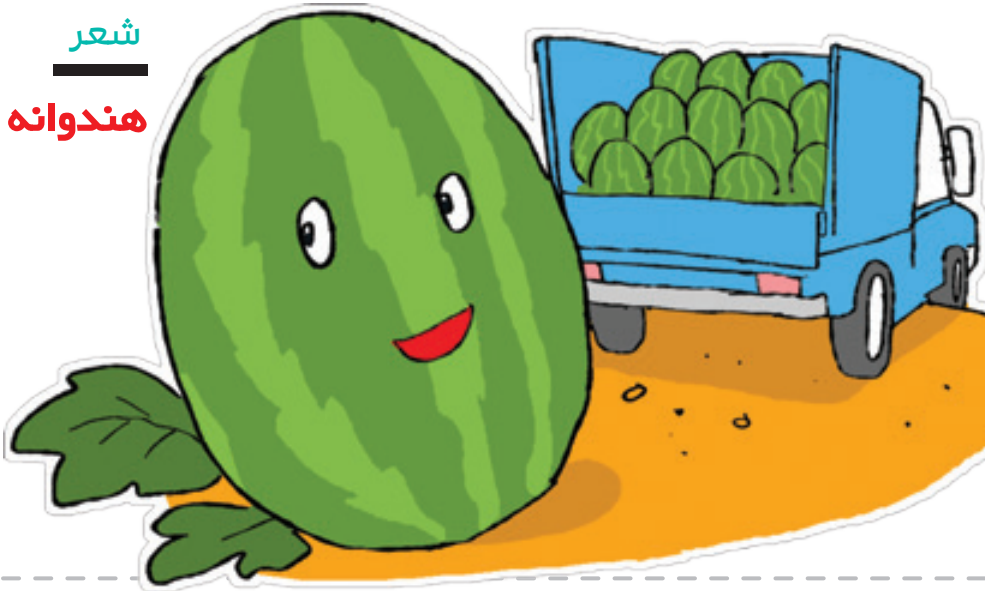
تا حالا به چیزایی که دوست داریم فکر کردین؟ می دونیم دوست داریم بزرگ شدین چه کاره بشین؟ می خوام بهتون ایده یه شهر جعبه ای رو بدم که همه کاره اش خودتون باشیم. می تونیم یک بار شهرداری باشیم، یک بار پلیس اش، یک بار خلبانش و ...

چطوری درست کنیم؟

مقاور و پهن و روش یک شهر به سلیقه خودمون طراحی می کنیم. این شهر هم مثل یه شهر واقعی، خیابون و چهارراه لازم داره و پل و درخت اما این که پارک داره یا سینما، بیمارستان داره یا آتش نشانی دست خودتونه. شما هم می تونیم تصویر شهرهاتون رو برامون بفرستید تا به اسم خودتون در صفحه چاپ بشه.

چی لازم داریم؟

یک کارتن بزرگ
چند تا مداد رنگی
قیچی
کاغذ
چسب



تصویر سازی ها : سعید مرادی

شعر

هندوانه

کنار هم نشستیم
ما همه پشت وانت
منظم و با ادب
راحت و خوب و ساکت

از بوته های صحرا
چیده شدیم ما تازه
می ریم میوه فروشی
همه توی مغازه

اون جای یکی یکی ما
جدا می شیم و تنها
کاشکی همه می موندیم
کنارهم تو صحرا

شاعر: طاهره اکرمی



شهر قصه

ابرک

ابر کوچولو گوشه آسمان نشسته بود. ابرها با هم بازی می کردن. باد هم اونا رو هل می داد. ابرها می خندیدن. باد چشمش به ابرک افتاد، به طرفش اومد اونا رو هل داد: «بلند شو و با ابرها بازی کن.» ابرک رو به باد کرد: «هلم نده!» باد حرف ابرک رو گوش نکرد و اونا رو به ابرهای دیگه زد. ابرک نزدیک بود گریه کنه. با باد قهر کرد و پیش مامان ابر رفت. «چی شده؟» ابرک گفت: «از دست باد ناراحتم. چون منو هل می ده و می زنه به ابرای دیگه!» مامان ابر، ابرک رو بغل کرد و گفت: «مگه نمی خوای بارون بشی؟»



ابرک گفت: «چرا... خیلی دلم می خواد.» مامان ابر گفت: «خب به خاطر همین باد ما رو به هم می زنه تا بارون بشیم.» باد اخم کرده بود. ابرک به طرف باد رفت و گفت: «باد، می شه منو هل بدی و به ابرای دیگه بزنی؟» باد، جواب ابرک رو نداد. ابرک دوباره گفت: «ببخشید، من نمی دونستم که تو کمک مون می کنی تا بارون بشیم!» باد، ابرک رو فوت کرد و گفت: «باشه حالا که می خوای بارون بشی برو.» ابرک، دست مامان ابر رو گرفت و به طرف ابرهای دیگه سُر خوردن. محکم به هم خوردن. همه جا برق زد. مامان ابر دست ابرک رو گرفت: «یک... دو... سه.» به ابرها خوردن. صدای خنده شون رعد و برق شد. آسمون برق زد. ابرها چک چک بارون شدن و از آسمون باریدن. وقتی به آسمون نگاه کردن رنگین کمان زیبایی به اون ها لبخند می زد.

نویسنده: عارفه روئین

با من یاد بگیر

آموزش انگلیسی

دوستان خوبم، می خوام چند تا لغت رو همراه با شعر بهتون معرفی کنم تا با این لغات و معادل انگلیسی شون آشنا بشین.

همیشه اون خندونه
عصا و عینک داره
پدربزرگ خوبه
هدیه برات میاره



Grandfather
پدربزرگ

Mother
مامان

فرشته روزمین
دوست داره حسابی
همش نكات می کنه
حتی شبها که خوابی



چه خوب و زحمت کشه
همش میره سرکار
بابای مهربونم
عاشقشم هزار بار



Father
بابا

سرگرمی

بگرد و پیدا کن

تصویرهای داخل این چهار گوش دو به دو به هم مربوط می شوند. آن ها را با خط به هم وصل کنید.



حالا بگین تصویر باقی مانده با کدام یک از تصویرهای زیر جور است؟

